

چشم انداز آراء و عقاید شیعه و سنی در مسئله امامت

□ نویسنده: خلیل الله طاهری^۱

چکیده

مقاله پیش رو، بطور عمده چهار نظریه پیرامون مسئله امامت را به بررسی نشسته و در نهایت، دو نظریه (بیعت، شورا و نص و نصب) را معیار اصلی اثبات و نفی مسئله امامت قرار داده است. عمده ترین دلایل گزاره بیعت و نص، منابع اصیل اسلامی مانند کتاب، نقل و عقل است. تحقیق حاضر، با استفاده از مِتْد مقایسه - تطبیق، سعی نموده نظریه ای برتر و اقرب به صواب را تقویت کرده و در نهایت، آن را برگزیده و ترجیح دهد. بر اساس تحقیق و تفحص انجام شده از سوی نگارنده و دلایل موجود از آیات قرآن، احادیث نبوی و دلایل عقلی، رجحان نظریه ای تص و نصب خلیفه پیامبر، قابل اثبات است. بدین معنا که، اگر بخواهیم با دید عاری از تعصب و پیش داوریهای معمول در بین فریقین، به قضیه نگاه کنیم، آیات قرآن، احادیث نبوی و دلایل عقلی، مانند (قاعده لطف، بطلان دور و تسلسل و لزوم استمرار شئون و خصایص منحصر به فرد پیامبر، در جانشین آن و...) بخوبی نشان میدهد که خلیفه پیامبر باید دارای خصایص، شایستگی ها و ویژگی های منحصر به فرد باشد که از توان انسان های عادی بیرون است.

به پیروی از درک عمیق و همه جانبه ی بحث امامت، لزوماً و و بقدر نیاز، ویژگی ها و خصایص خاص خلیفه پیامبر نیز، در این مقال، مورد دقت و کنکاش قرار گرفته است. ضرورت پرداختن به خصایصی خاص خلیفه پیامبر، از تلازم میان جانشین پیامبر و شایستگی های منحصر به فرد ناشی می شود: بعارت واضحت، کسی که بخواهد جانشین پیامبر در روی زمین باشد، باید دارای خصایص و ویژگی های منحصر به فرد مانند (عصمت،

^۱ - فارغ التحصیل سطح چهارم جامعه المصطفی العالمیه - khaliltaheritamghol@gmail.com

علم فراپشری و علم لدنی) باشد. این نکته (خصایص و ویژگی‌ها) در فرازهای از دلایل کتاب، سنت و عقل کاملاً مشهود و بعضاً به آن تصریح شده که گاهی آن را تحت عنوان علم لدنی، باری به صفت علم الکتاب و بعضاً در قالب عصمت، مطرح کرده است. فرضیه‌ای تلازم بین عصمت و جانشینی پیامبر که شیعیان روی آن تاکید و اصرار دارند، از همین جا ناشی می‌گردد.

واژگان کلیدی: چشم انداز، عقاید، شیعه، سنی، امامت.

مقدمه

با مراجعه به منابع اسلامی پیرامون امامت و جانشینی پیامبر، به طور کلی به چهار نظریه عمده بر می‌خوریم که دو نظریه آن برجسته تر از بقیه ای نظرات است. نظریه نخست مربوط به شیعیان است که روی نص و نصب جانشین پیامبر تاکید کرده است. سپس به نظریه بیعت و شورا مواحه می‌شویم که زیر بنای عقاید اهل سنت را تشکیل می‌دهد. نظریه سوم مربوط به برخی از اهل سنت مانند غزالی است که بر اساس قاعده الحق لمن غلب، روی استیلای غالب مانور داده اند. و بالاخره نظریه چهارم متعلق به برخی از فرق شیعه مانند زیدیه است که مبنای خود را دعوت و مبارزه برای تحقق عدالت و پیاده کردن احکام دینی اعلام کرده اند. مسئله امامت بعد از پیامبر (ص) در نزد مسلمانان، از جایگاه مهم و حیاتی بر خوردار است. زیرا، همان‌گونه که پیامبر برای هدایت بشر بر مردم نازل شده است، ادامه هدایت بشر نیز مهم است. قرار نیست بشر در مقطع از زمان، توسط پیامبر یا پیامبران الهی هدایت شده و سپس بحال خود رها شوند. مهم ترین مسئله هدایت بشر پس از هدایت آنها، ادامه و استمرار آن است که این امر، ممکن نیست مگر توسط کسی که لیاقت و شایستگی این کار را داشته باشد. دقیقاً امام به کسی گفته میشود که قدرت و شایستگی رهبری کشتی هدایت شده را در طوفانهای حوادث پسا پیامبر (ص)، داشته باشد. به این دلیل است که پیامبر در حدیث معروفش فرموده: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. (هلالی، ۱۴۰۵ق، ۹۳۲) هرکس بمیرد، درحالی که امام زمانش را نشناخته، به مرگ جاهلی مرده است. خلاصه اینکه: در ضروری بودن وجوب امامت، میان فرقه های اسلامی، اختلافی نیست. اما در نوع آن،

بین مسلمانان، آراء و عقاید متفاوتی وجود دارد که در متن نوشتار حاضر، در حد توان، به آن خواهیم پرداخت.

واژه شناسی

واژه «چشم انداز» معمولاً به دو جنبه ی کلی اشاره دارد: یکی جنبه طبیعی و فیزیکی است که واژه شناسان، آن را در کتاب های واژه شناسی فارسی به معنای منظره، مکان دلنواز و دیدنی معنا کرده اند. (واژه های مصوب فرهنگستان تهران/نسخه آنلاین) که معمولاً برای انسان نشاط آفرین بوده و لذت را به انسان هدیه میکند. کتاب فارسی معین و برخی دیگر از واژه شناسان فارسی، این واژه را به معنای مساحتی از صحرا و دامنه ی کوه که چشم بتواند همه آن را در بر گرفته و ببیند، معنا کرده اند.^۱ دوم جنبه ی مفهومی آن است که در اصطلاح امروزی به افق دید بلند و طولانی اطلاق میشود. افق دید ممکن از طرف فرد مشخص، با ایده پرداز معین در نظر گرفته شود. و یا از سوی یک دستگاه و ساز مان بزرگ دولتی یا خصوصی، بعنوان هدف نهایی انتخاب شود. در مقاله پیشرو، معنای دومی مورد نظر بوده و سعی شده، چشم انداز روشن از مسئله امامت به مخاطب ارائه کند.

«عقاید» جمع عقیده و در لغت بمعنای چیزی است که انسان بدان باور و اذعان دارد. (انیس، ابراهیم و دیگران/۱۳۷۲/۶۱۴) چند در کتب لغات عربی بمعنای عقد و گره زدن چیزی به چیزی آمده است. ولی در نهایت برگشت معنای آن، به همین معنای لغوی است. اینکه عقیده و عقاید را عقیده و عقاید گفته اند، بدین جهت است که شخص معتقد، باور و اندیشه اش به چیزی گره میخورد. مثلاً باور مسلمان به باور و اندیشه اسلامی و باور و اندیشه مسیحی به باور و اندیشه مسیحی گره خورده است. در اصطلاح عقیده و عقاید، عبارت است از فکر، تامل و تفکر داشتن نسبت به چیزی، برای شناخت آن چیز. به عبارت روشن تر، اگر عقل به چیزی از روی تفکر و تامل دست یابد، آن را عقیده و اندیشه گویند. (نجار/۱۳۷۷/۵۵)

لفظ (امامت و امام) در نزد عرب، واژه ای است که یا ریشه ی آن، اُم (مادر) به ضم همزه است، که به معنای اصل و اساس چیزی است. اُم (مادر) را، اُم گفته اند، بخاطر این است که او، اصل و اساس فرزندان او بوده و همه ی فرزندان، به او نسبت داده میشوند. (فراهیدی، بیتا، ۴۲۶) اِمَام به کسر الف، بر وزن فِعَال و به معنای پیشوا است که از او پیروی می کنند. یا

ریشه آن «آم» به فتح همزه است که به معنای قصد و آهنگ کردن چیز است؛ از این جهت است که گفته‌اند: أَمَامُ الرَّأْسِ، همان دماغ آن است. چون در پیش آهنگ و جلوی سر قرار دارد. با توجه به توضیحات فوق، ریشه هردو (أَم و آم) معنای بسیار نزدیک به هم دارند و مبین این نکته است که رهبری و پیشوایی جامعه، اصل و اساس آن اینست که مردم از او پیروی می‌کنند و همبن مردم، در تمام امورات زندگی، به سراغ او می‌روند. لفظ امامت، تنها برای انسان کاربرد ندارد. بلکه بر تمام اشیای که مبدأ و رأس الحركت چیز دیگر قرار گیرد، اطلاق آن درست است. چه آن رأس الحركت انسان باشد یا حیوان. چه حق باشد یا باطل. امام محسوب می‌گردد. پس واژه امام، آنگونه که در عرف رایج گردیده، ذاتاً دارای معنا و مفهوم منزّه و تقدیس شده نیست. بلکه بستگی به این دارد که در کجا بکار گرفته می‌شود.

تعارض طرح مسئله امامت و گفتمان تقریب مذاهب

سوال که ممکن است اذهان را به خود درگیر کرده و مطرح شود، اینست: آیا طرح مسئله امامت با گفتمان تقریب مذاهب در شرایط کنونی جهان اسلام همخوانی دارد؟ آیا طرح چنین مسائلی پس از دوران پیامبر (ص) تاریخ را تغیر خواهد داد؟ و آیا دامن زدن به مسائل این چنینی، شقاق و دشمنی بین مسلمانان را عمیق تر نخواهد کرد؟ و..

در جواب باید بگوییم: اگر طرح مسئله امامت بگونه‌ای عصبیت، کینه توزی و دور از تعقل باشد، تردیدی نیست که دامن زدن به آن، کار ناپسند و نا صواب است. ولی اگر به شکل درست و منطقی باشد، چرا بد باشد؟ بعنوان مثال ما فردی را میبینیم و یقین داریم که در راه خطا روان است و ادامه این راه برای فرد مورد نظر عواقب بدی به دنبال دارد، چرا او را از خطرات راه که در پیش گرفته، آگاه نکنیم؟ بشرط که آگاهی دهی بشکل درست، صحیح و عقل پسند بوده و باعث تحریک احساسات و تهییج و جریحه دار شدن عواطف دینی و مذهبی او نشود. طرح مسئله امامت که در واقع یک حقیقت دینی و حیات معنوی است با در نظر داشت گفته‌های فوق، نه تنها تضادی با گفتمان تقریب مذاهب نداشته بلکه ثمرات عالی در پی خواهد داشت. تحقیق و تفحص در تاریخ گذشته مسلمانان، آنهم بر اساس معیارهای کتاب و سنت قطعی، تغیر تاریخ محسوب نمیشود. تاریخ و آنچه که در آن رخ

داده، گذشته است و قابل برگشت و تغیر نخواهد بود. ولی دانستن آنچه که اتفاق افتاده، و اینکه، آنچه گذشته مطابق با معیار های اسلامی بوده یا خیر، خالی از صواب نیست. ما نباید باز خوانی تاریخ مسلمانان و مسئله امامت که در واقع یک حقیقت دینی است را با تکفیر و تفسیق، یکی بدانیم. ما باید سر در بیاوریم، آنچه اتفاق افتاده مطابق با تعالیم و ضوابط مطرح شده از سوی پیامبر بوده یا خبر؟ ما باید بدانیم، آنچه رخ داده، قضیه-ای عمدی بوده یا خطای اختیادی؟ که در هر صورت، پیامد مخصوص بخود را به دنبال دارد. از همه مهمتر، نیاز شدید مسلمانان به امامت و رهبری و تعیین مرجعیت دینی و دنیایی آنها، برای همه-ی مسلمانان مهم بوده و از اشد نیاز های آنها است. وجود امام و رهبری در جامعه-ی پسا پیامبر و هدایت مردم در مسایل اعتقادی، سیاسی و اجتماعی نقش آن را در جامعه دو چندان میکند، که برای خردمندان، پوشیده نیست. پس نمیتوان طرح مسئله امامت و رهبری جامعه اسلامی را مساوی با شقاق و دوئیّت بین مسلمانان تفسیر کرد.

امامت و اهمیت آن در دین

با دقت در آموزه های دینی، در خواهیم یافت که جایگاه امامت در منظومه-ی باورها و اعتقادات مسلمانان، از اهمیت فروان برخوردار بوده، بطور که، اکثر امامیه(شیعه) آن را پاره-ای از اعتقادات خود دانسته و بر جزء اصول دین بودن شان پای می فشارند. شیعیان مقام امامت را یک مقام شامخ و الهی دانسته که بیان و اجرای آن در نزد آنها، ادامه-ی مسیر پیامبر(ص) محسوب می شود. امامت در نظر شیعیان، نه یک مسئولیت دنیایی و حکومتی، بلکه اصلی است از اصول دین که در ردیف چهار اصل دیگر(توحید، معاد، نبوت و عدالت) قرار دارد. پیامد این سخن اینست که مقام امامت باید به خداوند تبارک و تعالی اتصال داشته و کسی می تواند شایسته تصرف مقام مذکور باشد که از سوی خدای تعالی و به وسیله پیامبر(ص) خدا منصوب شده باشد. بعبارت رساتر: امام در منظومه فکری شیعه، باید هدایت شده و منتخب خداوند باشد. چنانچه این ادعا را می توان از این آیه استخراج نمود: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَي الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ(یونس، ۳۵) آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته تر است، یا کسی که هدایت نمی

یابد؟ مگر آنکه هدایتش کنند. شما را چه شده؟ از آیه فوق بخوبی میتوان برداشت کرد که امام باید هدایت شده و منتخب الهی باشد.

اما، برادران اهل سنت می‌کوشند آن را فرع از فروع دین جلوده داده و در ردیف مسایل فقهی قرار دهند. و سپس مدعی شوند که موضوع علم فقه افعال مکلف بوده و نصب امام نیز بعنوان وجوب شرعی از وظایف مکلف (مسلمانان) است. روی هم رفته روایاتی در اهمیت شناخت امام و پیشوای جامعه مسلمانان در کتب و منابع اهل سنت وجود دارد که قابل توجه و دقت است. یکی از روایت های مهم و مشهور، حدیث مَن مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفِ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً است که تفتازانی در شرح المقاصد خود آن را آورده است. (تفتازانی، ج ۵، ۱۴۰۹، ۲۳۹) بهر صورت همان گونه که ذکرش رفت، اهل سنت امامت و رهبری جامعه را منتخب الهی ندانسته و معتقد اند، مسئله امامت از فروع دینی بشمار رفته و مسلمانان مکلف به انتخاب آن بوده و در نهایت به وجوب پیروی آن حکم کرده اند. به نظر میرسد، مسئله امامت پیچیده تر از آنست که با نگاه سرسری و غیر فنی قابل حل باشد. برای حل این مسئله، لازم است مفهوم و حقیقت آن را از آیات قرآن و سنت قطعی استخراج و استنباط کنیم:

امامت از منظر پیروان اهل البیت

قبلا در تعرف مسئله امامت یاد آور شدیم که امام در لغت عبارت است از پیشوایی و رهبری گروهی از مردم برای راهنمایی و رهبری آنها. چه این پیشوایی و رهبری در مسیر حق باشد یا باطل. چنانچه همین تعریف را عبدالرحمن ایجی نیز در شرح المواقف خود از امامت ارائه کرده است. (ایجی/ ۳۴۵/۱۳۲۵) اما عموم متکلمین اسلامی امامت را به معنای ریاست بر عموم جامعه دانسته و به معنای کسی میدانند که مسایل دینی و دنیایی آنها را بر عهده داشته باشد. (محقق حلی/ ۱۴۱۴/ق/ ۳۰۶) پیروان اهل البیت، امامت را رهبری با الاصاله و فی الواقع جامعه دانسته و میگویند: امامت آن است که خداوند، زعامت عمومی مردم را، بالا الاصاله و فی الواقع، برای فرد یا افراد از جامعه، در امر دین و دنیا، داده باشد. پس از نظر امامیه و شیعه، قید «بالا الاصاله» شرط است. (محقق حلی/ همان) یعنی علمای شیعه در عین

اینکه امام را خلیفه و جانشین پیامبر (ص) می دانند، آن را خلیفه الهی و منصوب از جانب خداوند نیز دانند.

خلیفه در لغت به معنای جانشینی و نایب مناب آمده است. یعنی خلیفه به کسی تطلاق می گردد که نیابت و جانشینی غیر از خود را، برعهده بگیرد. در بعضی از آیات قرآن نیز خلافت به همین معنای که در قرآن آمده بیان شده است. در یک آیه خداوند جناب هود را مخاطب قرار داده می فرماید: وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ... (اعراف/۶۹) به یاد آورید روزی را که خداوند، شما را جانشینان قوم نوح قرار داده بود. اما خلیفه‌ی خدا در نزد شیعه، کسی را می گوید که خداوند او را برگزیده و بعنوان امام و حاکم مردم قرارداده است. چنانچه در آیه دیگر میفرماید: يَا دَاوُودُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶) ای داوود ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن و زندهار از هوا و هوس، پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهند داشت. علامه عسکری در کتاب گران سنگ معالم المدرستین معتقد است: خلیفه پیامبر (ص) کسانی از جانشینان آن حضرت است که بعد از ایشان، سنت و حدیث او را روایت کنند. (اکرمی/۱۳۷۹/۲۲۳) پس خلیفه در نزد پیروان اهل البیت، کسی است که خداوند او را برای ترویج و تبلیغ دین و شریعت خود معین کرده باشد و خلیفه رسول الله کسی است که رضاکارانه و به خاطر رضایت خدا، به تبلیغ روش و سنت پیامبر (ص) اقدام کند. استاد جوادی آملی چنین می گوید: خلیفه در نزد شیعه به کسی اطلاق میشود که در آغاز و انجام سِمَت خود، آینده‌ی تمام نمای مُسْتَخْلَف عنه بوده و هیچ گاه از آن قبله منحرف نگردد. هر خلیفه ای که خلافت از مُسْتَخْلَف عنه را بر عهده دارد، باید مُتَخَلِّق به اخلاق مُسْتَخْلَف عنه و مجری احکام الهی باشد. (جوادی آملی/۱۳۸۴/۵۳)

امامت از منظر اهل سنت

امامت از نظر اهل سنت، همان مقام خلافت بوده که بدون کم و کاسب بر یک دیگر اطلاق

میگردد. ابن خلدون در رابطه‌ی امامت می گوید: خلافت در واقع جانشین بودن از صاحب شریعت در پاسداری و حفظ دین و سیاست دنیا است. به همین اعتبار، امامت و خلافت گفته می شود و متصدی آن مقام را، امام و خلیفه می گویند. (ابن خلدون/۱۳۸۲/۳۶۵). علمای اهل سنت امام را برگزیده از جانب مردم به عنوان جانشین پیامبر (ص) می دانند، نه خلیفه خدا و منصوب از جانب او. قاضی عضد الدین ایجی در تعریف امامت گفته است: امامت یعنی جانشینی پیامبر (ص) در امورات و مسایل برپاداشتن دین خدا، به قسم که پیروی از آن جانشین، بر همه ی امت اسلامی واجب است. (شرح المواقف پیشین) به نظر اهل سنت، هیچ فرق بین امامت و خلافت وجود ندارد و در حقیقت خلافت همان امامت بعد از رسول خدا (ص) است که به سه صورت قابل اجرا است:

الف) خلیفه‌ی زنده، خلیفه‌ی بعد از خود را به مردم معرفی و تعیین کند.

ب) خلیفه بواسطه‌ی انتخاب مردم و خبرگان از اهل حل و عقد معین شود.

ج) اگر کسی با زور شمشیر و غلبه‌ی (الحق لَمَنْ غُلِبَ) نظامی پیروزی شده و خلافت را به دست آورد، خلیفه است. (ماوردی/۱۴۱۰/۳۳)

در نقد سخنان اهل سنت باید بگویم: با توجه به گفته‌های قبلی، چنین برداشت می‌شود: هرچند، واژه‌ی امامت و خلافت، به صورت دو لفظ مترادف به کار رفته اند، اما واقع چیزی دیگر است. و آن این که: دو واژه‌ی امامت و خلافت، تفاوت های اساسی باهم دارند. استاد مطهری در رابطه به این مسئله می‌فرماید: امامت بر سه نحو قابل تصور است:

الف) ریاست و زعامت: اگر ما امامت را به معنای زعامت و رهبری جامعه در نظر بگیریم درین صورت، هیچ فرقی بین تشیع و تسنن در رابطه به واژه‌های امامت و خلافت، وجود ندارد.

ب) مرجعیت دینی: شیعیان معتقدند، این منصب و مرتبه، بعد از پیامبر (ص) به ائمه (ع) رسیده ولی، اهل سنت برای هیچ کس چنین مقامی را قایل نیستند. آنها، امامت به این معنا را از ریشه قبول ندارند.

ج) ولایت: امامت در این معنا، عبارت است از اینکه در هیچ برهه‌ی از زمان، زمین بدون حجت خدا نبوده و نیست. (مطهری/۱۳۷۲/صص ۵۱-۵۷)

پس می‌توان ادعا نمود که واژه‌های امامت و خلافت، از جهاتی باهم فرق دارند که از این قرارند:

۱- امامت منصب الهی بوده که توسط پیامبر خدا(ص) و با اذن خود خدا، به افراد برگزیده و خاص، که ائمه اطهار(ع) از جمله‌ی آنها هستند، تفویض گردیده است. زیرا پیامبر(ص) از نفس خود چیزی نمی‌گوید، هرچه می‌گوید، از سوی خداوند است و سخن پروردگارش را به بندگان می‌رساند. لذا هر آنچه که در باره‌ی امامت فرموده، از سوی خدا می‌باشد. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. (نجم/۳) یعنی پیامبر، بر اساس هوا و هوس نطق نمی‌کند. بلکه هر آنچه را می‌گوید که وحی خداوند بوده و بر او وحی شده است. ولی خلافت که به معنای ریاست ظاهری و رسیدگی به امورات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی مردم است، از شؤون امامت به شمار می‌آید. پس می‌توان گفت: هر امام، دارای مقام امامت بوده و در عین حال مقام خلافت را نیز داراست.

۲- امام، برعکس خلیفه؛ باید دارای علم خدادادی و مصون از خطا باشد. که راه‌های بدست آوردن این علم، یا از طریق آموزشهای عادی است، آن‌گونه که حضرت علی(ع) این‌گونه آموزشها را از پیامبر(ص) فرا گرفته است. چنانچه خود امیر المؤمنین درین باره می‌فرماید: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۲/۴۷۰)

و یا از طریق غیر عادی است، مانند:

الف) اشراق، یعنی نوری که در آن پرده‌ها کنار رفته و حجابها برداشته و حقایق اشیاء ظاهر و آشکار می‌شود. (موسوی، ۱۳۶۳: ۴۴۷/۰۴)

ب) الهام، یعنی ادراک کردن مخصوص است که خدا به اولیای خود مرحمت می‌کند. الهام نوعی ادراک از سنخ وحی می‌باشد که ضعیفتر از وحی است. در بعضی روایات دیده میشود که گفته: فرق بین وحی و الهام این است که در وحی ملک و آورنده‌ی وحی با چشم مادی و عادی، دیده می‌شود؛ اما در الهام ملک با چشم مادی دیده نمی‌شود و فقط اثر آن در قلب احساس می‌گردد. با این حال، فرق الهام و وحی خیلی روشن نیست؛ هر دو ادراک هستند، که از روی اکتساب بدست نمی‌آیند و معمولاً، دفعتاً بر اولیای خدا عارض میشود. ولی الهام

در عرف شیعیه، اصطلاح خاصی پیدا کرده که معمولاً به ادراک مخصوص، اولیای خدا اطلاق می‌گردد.

نتیجه نه‌ای گفتار فوق این خواهد شد که:

امامت و خلافت دو واژه مرادف هم نبوده و تفاوت‌های اساسی بین آنها وجود دارد. واضح‌ترین عبارت را که می‌توان در مورد آن بکار برد، این است که بگوییم، نسبت بین این دو واژه از نسب اربعه‌ی منطقی، عموم و خصوص من وجه است. یعنی ممکن است کسی هم امام باشد و هم خلیفه. مانند علی ابن ابی طالب. و ممکن است کسی، امام باشد ولی خلیفه نباشد مثل حضرت ابراهیم. از جانب دیگر، ممکن است شخصی خلیفه باشد، اما امام نباشد مثل زمان که پیامبر(ص) در بعضی مواقع بخاطر مسایل سیاسی اجتماعی از مدینه خارج شده و یکی از اصحاب لایق خویش را بجای خود بعنوان خلیفه و جانشین می‌گماشت.

امامت عامه و امامت خاصه

امامت از جهت مفهومی و مصداقی بر دو وجه قابل تقسیم است: یکی امامت عامه و دومی امامت خاصه. امامت عامه حول محور حقیقت، شئون، وظایف، ضرورت، ویژگی‌ها و راه‌های شناخت امام بحث می‌کند. ولی امامت خاصه، پیرامون بحث‌های مصداقی چرخیده و مسایل مانند نصوص امامت، افضلیت علی بن ابی طالب(ع) بر دیگران، برتری یازده فرزند او، مباحث مهدویت و.. را مورد کنکاش قرار می‌دهد. آنچه که در این جا مورد نظر ما است، مسایل امامت عامه بوده و سعی داریم امامت عامه را توضیح دهیم:

امام و شأن آموزشی آن در قبال اُمت

علی بن ابیطالب(ع) در ضمن تبیین وظایف طرفینی امام و اُمت، در باره آن چنین می‌فرماید: اَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. هان ای مردم! من بر شما حق و حقوقی دارم و شما نیز بر من حق و حقوقی دارید:

۱- حق شما بر من این است که همواره خیرخواه تان باشم. (نَصِيحَةُ لَكُمْ)

۲- حق و حقوق تان، مانند غنیمت ها و درآمدها را، بطور کامل به شما پرداخت نمایم. (و تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ)

۳- همواره از شما جهل زدایی کرده و بر دانش تان بیافزایم (و تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ)

۴- شما را مؤدب به آداب اسلامی کرده بین شما و آداب الاهی و انسانی، انس ایجاد کنم. (و تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا) حضرت در ادامه فرمایشات خویش می فرماید: از حقوق امام بر امت اینست که:

۱- مردم به عهد و وفای خود پای بند باشند. (فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ) (وفاداری به پیمان)

۲- در نهان و آشکار ناصح و خیر خواه من باشند. (و النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ)

۳- هنگام که شما را دعوت به امر میکنم، دعوتم را اجابت کرده و جواب رد آن ندهید. (و الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ)

۴- هر وقت به شما فرمانی از سوی من رسید، فوراً و بدون چون و چرا، اطاعت کرده و فرمان بردار آن باشید. (و الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ) (نهج البلاغه/ خطبه ۳۴)

تفاوت دیدگاه متکلمین شیعه و سنی، پیرامون شأن تعلیمی امام

متکلمین شیعه معتقد اند که امام شئون مختلف دارد که یکی از آنها، تبیین حکم الله (معارف دینی) برای کسانی است که طالب آن هستند. (إنما الإمام نصب لأشياء كثيرة... الثانی بیان الحکم للمسترشدين) (مفید/ اربع رسالات فی الغیبة/ ج ۱/ ۱۴۱۳ق/ ۱۴) اینها، مردم را در امورات مانند بیان احکام دینی و تشریح مسایل شرعی، نیازمند امامان دانسته و معتقدند که امت اسلامی در هر زمان محتاج به وجود امام است. همچنین علامه حلی، شأن تعلیمی امام را یک امر مسلم و حتمی تلقی کرده، که این نظر ایشان، در واقع زیربنای تثبیت عصمت امام محسوب می گردد. (حلی/ ۱۴۴۳ق/ ۱۴)

متکلمین اهل سنت تعلیم و آموزش مردم توسط امام را نفی کرده و صرفاً مدیریت امور معیشتی، سیاسی و اجتماعی را برای امام قائلند. قاضی عبدالجبار (معتزلی) بطور صریح و روشن نقش تعلیمی و آموزشی امام را رد کرده و وظایف آن را منحصر به امورات سیاسی اجتماعی محدود می کند. (معتزلی/ ۱۴۲۲/ ۱۴۳) ماوردی هیچ اشاره ای به شأن تعلیمی و آموزشی امام در بخش بیان وظایف امام (مهام الخلیفه و مسئولیات) نکرده و فقط به تبیین

وظایف که در نزد خودش مهم و معتبر بوده، پرداخته است. (ماوردی پیشین/ ۱۳) علاءالدین علی بن محمد سمرقندی قوشجی که خود یکی از متکلمین بنام اشاعره بحساب میاید در شرح که بر کتاب تجرید العقاید خواجه نصیرالدین طوسی نوشته است، فرمایش خواجه که گفته است: وظیفه امام تعلیم مردم است و نباید در انجام این مسئولیت دچار خطا و اشتباه شود، وظیفه تعلیم و آموزش امام را خطا قلمداد کرده و شأن امام را محدود در اداره امور اجتماعی و سیاسی، کرده است. (قوشجی/ بی تا/ ۳۶۶) از بیانات فوق بدست میاید که متکلمان اهل سنت جایگاه امام را در حد حاکم سیاسی اجتماعی تنزل داده و بیش از آن برایش ارزش قایل نیستند.

امامت در پیشگاه امامیه از جایگاه ویژه و مخصوص بخود، برخوردار بوده و دانشمندان امامیه (شیعه)، امامت را از اصول مذهب می دانند. آنها فهم عمیق و دقیق از توحید را مشروط به فهم و پذیرش امامت دانسته و می گویند: شناخت کامل بشری از توحید به روش بشری ناممکن و در حد دست نیافتنی است. لذا تنها راه دسترسی به توحید، پذیرش و قبولی امامت است. دلیل بر این برداشت از مسئله امامت، روایات است که از بزرگان و پیشوایان شیعه دریافت کرده اند. از جمله ی این روایات، روایتی است که علامه مجلسی از امام حسین (ع) نقل کرده است: امام حسین (ع) فرمود: ای مردم! سوگند به خدا، همانا خداوند بندگان را نیافرید، مگر برای اینکه او را بشناسند. و هنگام که او را شناختند، پرستند. و زمان که او را پرستیدند، به سبب پرستش او از عبادت غیر او بی نیاز گردند. درین هنگام مردی از او پرسید: پدر و مادرم فدایت ای فرزند رسول خدا! شناخت خدا چیست؟ امام حسین پاسخ داد. شناخت خدا همان شناخت مردم هر زمان، نسبت به امام خود شان است. امام که، اطاعت او بر آنان واجب است. (مجلسی/ ۱۴۰۴/ ج ۵/ ۳۱۲).

ازین روایت استفاده می شود: اگر بخواهیم، فهم درست از قرائت نا درست، از اصول و عقاید دینی، بخصوص توحید داشته باشیم، باید به امامت امامان معصوم اذعان داشته باشیم. زیرا تمام ادیان آسمانی، در طول تاریخ، در معرض برداشت های نا صحیح و کج فهمی های لعضاً، شدید و ضعیف قرار گرفته، که دین اسلام نیز از این قاعده مستثنا نبوده و نخواهد بود. بنابر این بر بنیانگذار ادیان لازم و واجب عقلی است تا چاره اندیشی های لازم با آسیب های

ویرانگر آن را داشته باشد. نمونه بارز آن، هم زمانی خورشید گرفتگی و وفات فرزند آن حضرت بود که مردم خیال می کردند، حادثه خورشید گرفتگی بخاطر وفات فرزند پیامبر (ص) است. اما دیدیم که پیامبر (ص) به شدت با این طرز تفکر مبارزه کرده و ارتباط این حادثه با وفات فرزندش را، به شدت نفی کرد. نمونه دیگرش درخت ذات انواط است: در مسیر حنین، لشکریان اسلام درخت بزرگ و سرسبزی را دیدند که نام آن ذات انواط بود. اعراب سلاحهای جنگی شان (مانند شمشیر، نیزه و گرز) را بر آن آویزان می کردند. و در پای آن درخت بز و گوسفند ذبح کرده و اعتکاف می کردند. برخی اصحاب پیامبر (ص) درخواست کردند: برای ما نیز ذات انواط درست کرده و تعیین کن. همانطور که اینان ذات انواط دارند! پیامبر (ص) فرمود: الله اکبر! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ إِنَّهَا لَسُنَنٌ لِّتَرْكَبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. الله اکبر! سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست، همان چیزی را گفتید که قوم موسی، به او گفتند: برای ما نیز خدایی بساز همان گونه که اینان برای خود ساخته اند! موسی (ع) گفت: براستی که شما مردم بسیار جاهل و نادان هستید! این یک رسم و رواج گذشتگان است! و شما آیینهای گذشتگانتان را عیناً پی خواهید؟ تا آروز، پیامبر (ص) در بین اصحاب خود حضور داشت که آنها چنین درخواستی از او می کردند. چگونه ممکن است اینان بعد از رحلت آن حضرت، در راه حق و حقیقت ثابت قدم بمانند؟ حالا، اگر بعد از زمان پیامبر امام منتخب از جانب خدا و رسولش در میان مردم نباشد، صد البته که مردم با چنین توهّمات و کج فهمیهای دچار خواهند شد. نمونه های فراوانی در ادیان و مذاهب پیشین موجود است. به عقیده پیروان اهل البیت، تنها کسی که قادر است، کشتی سرگردان مردم در چنین شراست را به ساحل نجات هدایت کند، امامی است که منتخب خدا و رسولش باشد.

مناصب و شئون امام

شیعه معتقد است: پیامبر (ص) دارای دو نوع مناصب است:

اختصاصی: مانند وحی، رسالت، کتاب داشتن و همچنین خصوصیات که در فقه برای آن حضرت ذکر شده است مانند ازدواج با بیش از چهار همسر، وجوب نماز و تر بر پیامبر (ص)، حرمت ازدواج مجدد همسران پیامبر (ص) با کسی دیگر...

مشترک: و دیگری، خصوصیات است که مشترک بین پیامبر و ائمه اطهار(ع). هستند. ولایت پیامبر طبق نظر فریقین(شیعه و سنی) یا دلایل قرآنی برای پیامبر(ص) ثابت است که هیچگونه اختلافی در آن نیست. اما ولایت و شئونات غیر اختصاصی برای ائمه اطهار(ع) نیز قابل سرایت و تطبیق است. زیرا بر اساس دلایل عقلی و نقلی، وظایف پیامبر بعد از آن حضرت نمی تواند مهمل و رها شده باقی بماند. این وظایف، باید حتما به کسی بعد از آن حضرت که مورد تایید خدا و رسولش باشد منقل گردد. و آن کسی نیست، جز امام معصوم(ع).

پیروان اهل البیت عقیده دارند: اداره امور اجتماعی و سرپرستی مسایل دنیوی و اخروی مسلمانان بعد از پیامبر، بر عهده امام است. چنانچه امام علی(ع) وظیفه مقابله با ظلم و اجرای عدالت در جوامع مسلمانان را وظیفه امام دانسته است: لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَا لَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا... (نهج البلاغه/خطبه ۳. [شقشقیه]) اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم... ازین فراز از فرمایشات علی بن ابی طالب(ع)، استدراک می شود که سرپرستی و رسیدگی به امورات دنیوی و اخروی مسلمانان، از وظایف و کارکردهای امام و امامت است.

پیروان اهل البیت معتقدند که هدایت یکی از وظایف و شئونات حتمی و ضروری امامت بوده و عدم آن در وجود امام نقض غرض محسوب می شود. هدایت در نگاه کلی، در دو نوع قابل تقسیم است:

۱- هدایت تکوینی: عبارت است از هدایت که در خلقت و فطرت تمام موجودات وجود داشته و همگان از آن بهرمندند. هدایت تکوینی، غیراختیاری است. همه را به سوی تکامل می برد. در مقابل آن کمترین تخلف و گمراهی قابل تصور نیست.

۲- هدایت تشریعی: و آن هدایتی است که خدای سبحان به سبب پیامبر، قرآن و امامان معصوم، انسانها را به مسیر کمال می رساند. چون هدایت تکوینی صرف، نمی تواند انسانها

به هدایت تام و کامل سوق دهد. این نوع از هدایت کاملاً اختیاری است. در این نوع هدایت، راهبری و پیشوایی مردم، از طریق تعلیم، آموزش، وضع احکام، پند و عظم صورت می‌گیرد. چنانچه قرآن فرموده است: *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا...* (انسان/۳). ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس.

پس هدایت تشریعی سه تا خصوصیت دارد: الف) توسط پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) تحقق پیدا می‌کند. ب) مخصوص انسان‌ها است. ج) تخلف پذیر است. یعنی انسان‌ها می‌توانند آن را قبول کرده و یا با آن مخالفت کنند. اینکه ما می‌گوییم امام باید هادی و راهنما باشد، منظور، هدایت تشریعی است نه تکوینی.

ضرورت عقلی امام و امامت

از مباحث که تا کنون پیرامون مسئله امامت صورت گرفت، ضرورت نقلی این امر تا جایی روشن و مبرهن شد. آنچه فعلاً مورد نظر ما است تبیین ضرورت عقلی قضیه است که ذیلاً به آن خواهیم پرداخت: یکی از دلایل مهم که متکلمین امامیه بر ضروریات عقلی امامت ارائه کرده اند، قاعده لطف است: قاعده‌ی لطف، از قواعد مهم کلامی است که متکلمان شیعه مذهب، مسائل کلامی را بر مبنای آن تبیین و استوار کرده و امامت، را یکی از مصادیق بارز این قاعده دانسته اند. البته که از طرف مخالفان، اشکالاتی نیز بر آن وارد شده است که امامیه به آن‌ها پاسخ داده اند.

تعریف لطف

شیخ مفید که از پرچمداران متکلمین شیعه بشمار میرود، در معرفی قاعده لطف گفته است: *اللطف ما یقرب المکلف معه الی الطاعة و یبعد عن المعصية، ولاحظ له فی التمكن و لم یبلغ حد الالغاء؛ لطف، عبارت است از چیزی که به سبب آن، مکلف به اطاعت خداوند نزدیکتر، و از معصیت خداوند، دورتر می‌گردد و در قدرت مکلف بر انجام دادن تکلیف، مؤثر نیست و میز، به مرز اجبار ختم نمی‌شود. لطف بر دو قسم (مقرب و محصل) تقسیم می‌شود. لطف مقرب آن است که زمینه‌ی تحقق تکلیف برای مکلف، کاملاً فراهم می‌گردد. یعنی، مکلف نسبت به انجام تکالیف بسیار نزدیک تر از وقتی است که در حق وی لطف صورت نگرفته است. اگر چه این لطف، به انجام دادن تکلیف منجر نمی‌شود. اما در*

لطف محصل، کار بجایی میرسد که تکلیف از مکلف صادر می شود. فرق بین این دو (مقرب و محصل) در این است که لطف محصل، داعویش در حدی است که به تحقق تکلیف می انجامد، ولی در لطف مقرب، به این حد نمی رسد. ناگفته نماند، هر دو لطف، اولاً قدرت انجام تکالیف برای مکلف ایجاد نمی کند، دوم اینکه: لطف، به الجاء و اجبار منجر نمی شود.

لطف زایده حکمت خداوند.

قاعده‌ی لطف، از قواعد مهم کلامی است که متکلمان شیعه، بسیاری از مسائل کلامی را بر مبنای آن تبیین و بنیاد نهاده اند. آنها امامت را یکی از مصادیق بارز این قاعده دانسته و برای اثبات آن، به همین قاعده تمسک کرده اند. متکلمین شیعه می گویند: بدیهی است که خدای متعال حکیم است. از حکیم هیچگاه کار لغو سر نمی زند. پس کار لغو، (نعوذ بالله) بر خدای متعال محال است. هر آنچه را که خداوند بر بندگانش بعنوان تکلیف قرار می دهد، باید غرض معقول داشته باشد. یعنی با هدف افرینش هماهنگ باشد. حالا، اگر انجام دادن کاری از سوی خداوند در تحقق هدف (که خود خداوند، آن کار را بر بنده اش تکلیف کرده است) مؤثر باشد، بر خداوند واجب و لازم است، تا آن کار را انجام دهد. و قاعده‌ی لطف چیزی نیست جز همین مطلب. مثال: شخصی واقعا و حقیقتاً می خواهد، شخصی دیگر، در میهمانی او حضور داشته باشد و می داند که برای حضور او، تا مراسم و تشریفات خاصی را انجام ندهد، وی، به میهمانی او حاضر نخواهد شد، و از طرفی: انجام دادن این تشریفات، نه برای میزبان، دشوار است و نه موجب نقص و عیبی برای او خواهد بود، در این صورت، اگر مراسم و تشریفات را انجام ندهد، نقض غرض محسوب می شود. عقلای عالم، اتفاق دارند که نقض غرض، کار سفیهانه بوده و مخالف حکمت است. و چنین کاری بر میزبان (خداوند متعال)، محال است.

حال میگوییم: امامت، از مصادیق لطف خداوند است، و چون لطف، زایده حکمت الهی است، امامت نیز واجب است. از طرفی، لطف امامت، فعل مباشر و مستقیم خداوند است. پس وجوب امامت، هم مانند وجوب نبوت است. بنابراین، در مانحن فیه، دو مسئله مطرح است: اول این که: امامت لطف است. دوم این که: این لطف، فعل مستقیم و مباشر خداوند

است، نتیجه اینکه: تعیین امام نیز باید از جانب خداوند باشد. زیرا افعال مباشر، باید توسط خود فاعل انجام گیرد. نه غیر آن. نکته دیگر اینکه: موضوع لطف، همیشه تکلیف است، و قبلاً گفتیم که تکلیف بر دو نوع (عقلی و شرعی) (و حیانی) تقسیم می‌گردد. پس لطف بودن امامت را هم می‌توان نسبت به تکالیف عقلی و هم به تکالیف شرعی تبیین کرد. دلیل بر وجوب امامت و رهبری، با توجه به دو شرط یاد شده، این است که هر انسان عاقلی که با عرف و راه و روش عقلای عالم، آشنایی داشته باشد، این مطلب را به روشنی تایید می‌کند که هر گاه در جامعه‌ای، رهبر با کفایت و مدبر باشد، که از ظلم و تباهی جلوگیری و از عدالت و فضیلت دفاع کند، شرایط اجتماعی برای تحقق فضایل و ارزش‌ها فراهم تر خواهد بود، و مردم از ستمگری و پلیدی دوری می‌گزینند و یا در اجتناب از پلیدی و تبهکاری، نسبت به وقتی که چنین رهبری در بین آنان نباشد، وضعیت مناسب تری دارند. این، چیزی جز لطف نیست؛ زیرا، لطف، چیزی است که با تحقق آن، مکلفان به طاعت و فضیلت روی می‌آورند، و از پلیدی و تباهی دوری می‌گزینند، و یا این که در شرایط مناسب تری قرار می‌گیرند.

انطباق قاعده لطف بر مسئله امامت

امامت و پیشوایی امام معصوم، از جانب خداوند بر مکلفان، لطف است؛ چون این کار (پیشوایی امام معصوم) مردم را به انجام واجبات و ترک قبايح عقلی وادار میکند. بعبارتی: هر گاه در جامعه‌ای از جوامع، پیشوای با کفایت و مدبر دور اندیش وجود داشته باشد، که بتواند از ظلم و تباهی جلوگیری کرده و عدالت و انصاف را در بین مردم ترویج کند، شرایط برای زندگی شرافت مندانه و خدا پسندانه فراهم تر خواهد بود، درینصورت، مردم از پلیدی‌ها و زشتی‌های روزگار، بیزاری جسته و اجتناب خواهند نمود. برعکس، اگر چنین پیشوا و رهبر در بین شان نباشد، نسبت به فضایل و خوبی‌های زندگی بی تفاوت خواهند بود. لطف یعنی همین، و چیزی دیگری نیست. چون لطف، پدیده‌ای است که با تحقق آن، مردم به اطاعت خدا و فضیلت محوری روی خواهند آورد، و از دَس‌ها، پلیدی‌ها و تباهی‌ها اجتناب خواهند کرد. از جانب دیگر، حکمت خداوند اقتضا دارد که مکلفان را از بجا آوردن واجبات و دوری از محرمات، بی نصیب نکند. پس امام و منصب امامت، در میان بندگان، لطف است؛ چون

آنها را برای بجا آوردن واجبات عقلی و ترک قبایح وادار می کند. و حکمت خداوند نیز، اقتضا دارد که مکلفین از آن محروم نباشند. این مسئله از بدیهیات عقلی است. کسی که این مسئله را منکر گردد، مانند کسی است در روز روشن منکر بدیهیات عالم است.

بازبینی شبهات اهل سنت پیرامون مسئله امامت:

شبهه نخست: ایجاد نظم بدون حضور امام امکان داشته و قابل تحقق است. یعنی با توجه به اصول پذیرفته شده عقلایی و آگاهی های عمومی و کلی که مردم از اسلام و قوانین آن کسب کرده اند، قادرند یک زندگی عرفی و دینی را برای خود تحقق بخشند. مانند تمام مسلمانان دور دست که در اقصا نقاط کشورهای اسلامی زندگی میکنند.

پاسخ: سپردن مسولیت ها و شئون امام(ع) به غیر آن، در برقراری نظم عامه، حتی بر فرض توافق بر فردی از افراد جامعه، منجر به هرج و مرج خواهد شد. زیرا ایجاد نظم ممکن است به شکلی از اشکال تحقق پیدا کند. اما تطبیق احکام شرعی که نیاز به علم فرا بشری دارد، کار هرکس، بجز امام(ع) نیست.

دوم: بخاطر عدم دست رسی عامه مردم در زمان نیاز به امام(ع)، و عدم امکان ملاقات عملی با احاد و افراد جامعه، وجود چنین امامی نه لازم است و نه ضروری.

پاسخ: عقلای عالم روش شان بر این نیست تا حاکم همه امورات جامعه را فرداً فرداً انجام دهد. امام(ع) نیز از این قاعده مستثنا نیست. بلکه با انتخاب افراد شایسته و کاردان در هر بخش، به امورات حکومتی و اجتماعی رسیدگی میکند. امام(ع) صیرفاً به مسایل مهم و سرنوشت ساز نظارت میکند.

سوم: در اکثر زمان ها امام که شرایط تام جانشینی پیامبر(ص) را داشته باشد امکان پذیر نبوده و ملاقات با آن امام(ع) نیز وجود ندارد. مانند زمان غیبت که دست رسی به هیچ عنوان به او ممکن نیست. پس وجود چنین امامی، از اصل ضرورت ندارد.

پاسخ: غیبت امام(ع) به منزله عدم حضور او نیست. بلکه به نحوی از انحا و از پشت پرده غیب به همه عالم نظارت داشته و همگان، بخصوص جوامع مسلمان و مؤمن را مورد لطف

و هدایت خویش قرار میدهد. از سوی دیگر، آن حضرت نواب عام مانند فقها، دارد که از طریق آنها به امورات بشر اخصاً مؤمنان رسیدگی میکند.

چهارم: با خاتمیت پیامبر اسلام (ص) رشد و بلوغ علمی دینی جوامع اسلامی به حدی میرسد که دیگر نیازی به شریعت جدید نبوده و نیست. پس با چنین بلوغ فکری و علمی، مرد به وجود امام (ع) نیز ضرورتی ندارند.

پاسخ: این مسئله از آن جایی ناشی می گردد که گوینده^۱ی این سخن، بین خاتمیت و دیانت خلط کرده باشد. بعبارتی: کسی که چنین سخنی را میگوید، در واقع خیال میکند با خاتمیت پیامبر، دیانت نیز خاتمه میابد. در حالکه با خاتمیت پیامبر (ص) فقط وحی قطع گردیده و شریعت تکمیل میشود. نه اینکه دیانت نیز خاتمه پیدا کند. دیانت و امورات دینی الی یوم القیامه ادامه دارد. بعبارت واضح^۲-تر: بلوغ فکری یعنی اینکه مردم دیگر نیازی به پیامبر و شریعت جدید ندارند. دین اسلام بعنوان کامل ترین دین توسط پیامبر در اختیار امت قرار گرفته که برای هدایت و سعادت آنان کافی و نیازی به دین و شریعت جدید نیست. این بدین معنا نیست که ما دیگر نیاز به جانشین پیامب (ص) نداشته باشیم. جانشین که دستورات و امورات مهم و غیر مهم پیامبر (ص) را بعد از آن حضرت ادامه داده و به اجرا بگذارد. بلکه امامت تکمیل کننده خاتمیت پیامبر است. رشد فکری و بلوغ علمی مردم، یعنی اینکه، آنها مستعد هماهنگی با دستورات و فرامین امام زمان خویش گردیده اند. نه اینکه بی نیازی از وجود آن حضرت شده باشند.

پنجم: اینکه گفته شده که امام (ع) بعد از پیامبر (ص) مصداق بارز قاعده لطف است، در صورتی است که امام ظاهر و قاهر باشد. در حال که امامان شیعه اکثراً مغلوب و مقهور حاکمان زمان خویش بوده و بقول معروف سالبه به انفاع موضوع است.

پاسخ: عدم دست رسی آحاد مردم به امام (ع) مربوط به امام (ع) نمیشود. بلکه نتیجه عدم پذیرش و اطاعت مردم از امام (ع) و سوء قصد بجان اوست. زیرا اتمام لطف سه رکن اساسی دارد که عبارتند از: الف) نصب امام (ع) از طرف خدا. ب) انقیاد و تحمل از جانب امام (ع). ج) قبولی و پذیرش امامت از سوی مردم. با توجه به ارکان اساسی نامبرده، اگر مردم از پذیرش امام (ع) استکاف کردند، هیچ خللی در نفس امر امامت ایجاد نمیشود. بلکه این

مردم هستند که به تکالیف و وظایف خود عمل نکرده و امام(ع) را نپذیرفته اند. نه اینکه کوتاهی از جانب امام(ع) بوده باشد. زیرا در دوران پیامبر ما و پیامبران سلف نیز تکالیف بر اساس قهر و غلبه نبوده. پس کسانی که که لطف را متوقف به امام ظاهر و قاهر میدانند، در واقع از درک معنای واقعی لطف عاجز مانده اند. نه اینکه لطف متوقف بر پذیرش مردم باشد. چون ما قبلاً گفتیم که از شرایط تحقق لطف اینست که به سر حد الجاء و اجبار نرسد. (حلی/۱۴۰۷/۱۸۲)

خصوصیات امام و امامت

از مهم ترین شاخصه های امام(ع) علم است. طبق عقیده پیروان اهل البیت، امام باید عالم به تمام امورات و احکام دینی باشد. عبارتی: علم که امام(ع) از آن بهرمند است باید جامعیت و فعلیت داشته باشد. نه اینکه علمش بالقوه باشد. چون علم بالقوه را همه دارند. در حال که اهل سنت علم بالقوه را برای امام کافی میدانند. به همین دلیل، علم اجتهادی و ظنی را برای امام کافی دانسته و به وقایع تاریخی استناد و گفته اند: ما در تاریخ امام های(خلفای صدر اسلام) اینچنینی را، بعینه دیده و کار کردهای آنها را نیز موفق میدانیم. علت این نوع نگاه، به مسئله امامت، زمینی پنداشتن آنها است. یعنی آنها منصب امامت را زمینی دانسته و امام(ع) را در حد انسانهای عادی قلمداد میکنند. پیامد این نوع تفکر، باعث شده، تا حاکمان که با قهر، غلبه و بدون رضایت مردم، قدرت را بدست گرفته اند، را نیز واجب الاطاعه بدانند. کار بجایی رسیده که اطاعت از حاکم جائز و فاسق را نیز واجب الاطاعه شمرده اند. (جَلَّ الخالق!)

پیروان اهل البیت میگویند: در نخست: امام(ع) باید تسلط کامل بر قرآن داشته باشد که شامل ظاهر، باطن، تفسیر، تاویل، محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ می شود. سند ادعای خود را آیه ای ۴۳ سوره رعد قرار داده که فرموده: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. (رعد/۴۳) کسانی که کافر شده اند می گویند: تو فرستاده نیستی. بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد. به اتفاق مفسرین شیعه و بسیاری از اهل سنت، منظور از «آنکسی که در

نزد او علم الکتاب است» امام علی (ع) و امامان بعد از او، میباشند. یعنی علم الکتاب در نزد امامان معصوم است و لا غیر. در آیه دیگر «علم من الکتاب» آمده است. یعنی بعض کتاب را میداند. منظور از «علم الکتاب» مطلق کتاب است که ناظر بر نبوت و امامت است. و مراد از «علم من الکتاب»، بعض الکتاب است که نمایانگر نقصان علم است. البته برخی مفسرین مدعی شده اند که مراد از کسی که مطلق کتاب را میداند، عبدالله بن سلام است. ولی یکی بزرگان حنفی مذهب اهل سنت این گفته را بواسطه‌ی روایت صحیح که از امام باقر (ع) نقل کرده، نفی میکند: قندوزی حنفی از ابن مغازلی از عبدا بن عطا نقل میکند: با امام باقر (ع) در مسجد بودم. فرزند عبدالله بن سلام را دیدم. گفتم این فرزند کسی است که علم الکتاب بلد است؟ امام باقر (ع) فرمود: این آیه دربار علی بن ابیطالب (ع) وارد شده. (ینابع المود لذی القربی / ج ۱ / ص ۳۴۱)

دومین خصوصیت (ع) امام، وراثت مستقیم از پیامبر (ص) است. پیروان اهل البیت، طبق حدیث معروف و مشهور انا مدینه العلم و علی بابها، (که در کتب روایی شیعه و سنی موجود است) امام علی (ع) را یگانه وارث بر حق پیامبر (ص) دانسته و معتقدند تنها او شایستگی امامت و پیشوایی مسلمانان را دارا بود که متأسفانه برخی از مسلمانان صدر اسلام مانع این کار شدند.

سومین خصوصیت امام (ع) ارتباط با فرشتگان است: ارتباط با فرشتگان نه از جنس وحی که بر پیامبران نازل می‌شده. بلکه از جنس ارتباط فرشتگان با حضرات خضر نبی، ذوالقرنین و حضرت مریم (ع) که با فرشتگان ارتباط داشتند و به حقایق از عالم غیب آگاه می‌شدند. امامان معصوم نیز از چنین خصوصیتی برخوردار بوده و آن را دارا هستند.

علم لدنی امام و شبهات پیرامون آن

شیعه معتقد است که امامان دوازده گانه شان، از علم لدنی و فرا بشری برخوردار هستند. در حال که قرآن و بسیار از روایات امان شیعه چنین علم را از غیر خدا، نفی کرده است. قرآن میگوید: ...الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ (انعام/۵۹). غیب را جز خدا کسی دیگر نمیداند. فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (جن/۲۶). علم غیب مخصوص خدا بوده و بر غیر خدا ظاهر نمیشود. روایتی نیز بر نفی علم غیب از امامان شیعه وارد شده که یکی از آنها، روایت است که سدید

صیرفی که خود از یاران نزدیک امام صادق و امام باقر(ع) است نقل کرده: روزی من و ابو بصیر و یحیی بن بزار و داود بن کثیر در مجلسی نشسته بودیم که امام صادق وارد و غضبناک دیده میشد. سپس فرمود: تعجب از اقوامی که گمان می‌کنند ما علم غیب می‌دانیم، در حالی که من قصد تنبیه کنیزم را داشتم و او فرار کرد و من نمی‌دانم در کدامیک از اتاق‌هاست و..(کافی/ج ۱/۲۵۷).

پاسخ: فرق است بین علم غیب ذاتی و استقلال، و علم غیب اکتسابی و مستفاد. آنچه را که امام(ع) از خود نفی کرده، علم غیب ذاتی و استقلالی بوده، نه علم غیب اکتسابی و مستفاد. زیرا ائمه هُداى شایستگی این را دارند که خداوند بخشی از علم غیب خود را، در اختیار آنها قرار دهد. چنانچه قبلاً بیان شد که قرآن درین باره تصریح کرده: *عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...* علم غیب چیزی است که برای کسی جز خدا ظاهر نمیشود. مگر کسی که خدا از او راضی باشد. مانند رسول و..

اگر امامان شیعه علم غیب دارند، چرا از آن، حد اقل برای حفظ جان خود استفاده نکرده اند؟ مثال: امام علی(ع) چرا از علم غیب برای جلوگیری کشته شدن(شهادت) خود در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان استفاده نکرد؟ چرا امام حسین برای جلوگیری از فاجعه کربلا، علم غیب خود را بکار نبست؟ و..

پاسخ: اولاً، در مواردی که علم قطعی وجود داشته باشد و حتمیت آن محرز باشد، پرهیز از قوع آن، به معنای عدم علم به آن خواهد بود. چون علم به حتمیت قضایای که حتماً اتفاق خواهد افتاد جنبه جبری و حتمی دارد و علم به آن، تکلیف آور نیست. یعنی انسان امکان ندارد از آن فرار کند. بعبارت روشن تر، اینجا مصداق وقوع در تهلکه است نه القاء در تهلکه. آنچه که در دین و مذهب مورد ذم واقع شده، القاء در تهلکه است نه وقوع در تهلکه. فرار از وقوع در تهلکه امکان ندارد. زیرا امام آنچه را اراد حتمی خداوند میداند با رضایت و میل کامل انتخاب میکند. نظریه اینکه شهادت امر انتخابی است، در همینجا ظهور بر ز پیدا میکنند. دوم اینکه: ما مدعی هستیم که پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع)، الگوی بقیه انسان ها است. الگو بودن پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) در آن است که در اعمال رفتار روز مره شان مثل انسان های عادی بوده و نباید از دانش و نیروی ما ورایی که در اختیار دارند،

استفاده کنند. برای نمونه آیا پیامبر در ماجرای بیماری فرزندش ابراهیم که منجر به مرگ او شد، از قدرت ماورایی استفاده کرد؟ در حال که طبق عقیده همه مسلمانان، پیامبر(ص) چنین قدرت و اختیار را از جانب خداوند، در اختیار داشت و میتوانست با کشف عوامل مریضی فرزندش از مرگ آن جلوگیری کند. همچنین آیا پیامبر در قضاوتهایش بر حسب سند و مدرک ظاهری حکم میکرد یا از نیروی ماورایی؟ مسلماً بر اساس ظاهر حکمش را جاری میکرد.

نتیجه گیری

از مباحث که پیرامون امامت صورت گرفت، خلاصه و نتیجه‌ی آن این خواهد شد که مفهوم امامت از دیدگاه هر دو فرقه شیعه و سنی یکی بوده و هر دو فرقه امامت را بمعنای جانشینی و خلافت پیامبر(ص) میدانند. اما در مصداق آن، با هم اختلاف نظر دارند. همچنین در لابلای بحث گفته شد که فرقه‌های مانند خوارج، در اسلام وجود دارد که خلافت و امامت، را مردود دانسته و از اصل منکر آنند. اما حقیقت امامت در نزد هر یک از پیروان اهل البیت و اهل سنت، متفاوت است. زیرا اهل سنت، خلافت را از فروع دین و مربوط به اداره‌ی سیاسی اجتماعی اسلام و تعیین خلیفه را بیعت، شورای و غلبه‌ی قهری بر مردم پنداشته و در نهایت جایگاه آن را در ابواب فقه تقلیل داده اند. در حال که پیروان اهل البیت، امامت را جزء از اصول دین و مصداق بارز صفات حکمت و لطف خداوند میدانند. پیروان اهل البیت معتقد اند که راه تعیین امام(ع) نصب خداوند و تصریح پیامبر(ص) است. زیرا بعقیده‌ی اینها امام(ع) باید دارای شرایط و ویژگی‌های باشد که تعیین و تشخیص آن برای انسانهای عادی ناممکن است. مانند: اینکه: امام باید دارای علم فرابشری(لدنی)باشد. امام باید، عالم به احکام واقعی الهی و قادر به تعلیم آن به مردم باشد. امام باید خودش، هدایت شده‌ی خدا و هادی مردم به کمال مطلوب باشد.

همچنین گفته شد که طرح مسئله امامت و بررسی کلامی، روایی، تاریخی آن هیچگونه منافات با گفتمان تقریب مذاهب نداشته، بلکه برای روشن شدن حقیقت و حتی برجسته سازی آن، مفید و مثمر ثمر است. زیرا در طول تاریخ این نوع گفتمان وجود داشته و خواهد داشت. بحث علمی و آگاهی بخشی عمومی ذاتاً امر پسندیده و سیره‌ی پیشوایان دین

است. تنویر افکار عمومی و هدایت آن به سمت حقیقت، هیچ ربطی به مسایل فرقه‌ای و جناحی ندارد. گفتگوی علمی همیشه باعث تکامل و نهادینه شدن تحمل و دیگر پذیری در بین فرقه‌های اسلامی بوده و با نفرت پراکنی‌های فرقه‌ای و مذهبی فرسنگ‌ها فاصله دارد. خلاصه اینکه: غبار ربی از چهره‌ی حقیقت تاریخی آنهم با محک و مقیاس قرآن و حدیث، عالی‌ترین راه برای اتفای حریق منازعات فرقه‌ای و مذهبی است.

در بخشی از نوشتار پیش رو، به چهار دسته‌ی- عمده- از نظریات امامت اشاره کرده و گفتیم: پیروان اهل البیت معتقد به نظریه نص نصب بوده و عمده‌ی اهل سنت بر نظریه بیعت و شورا پای می‌فشارند. نظریه استیلا و غلبه را برخی دیگر از اهل سنت مطرح کرده و نظریه دعوت، مبارزه و امر به معروف را فرقه‌ی زیدیه سر لوحه زندگی خویش قرار داده‌اند. با توجه به نظریات فوق، بجز نظریه استیلا و غلبه، بقیه‌ای نظرات، باهم قابل جمع بوده و هیچگونه تضاد و تباینی بین شان دیده نمیشود. چون پیروان اهل البیت که معتقد به نص و نصب امام بودند، نظریه بیعت و شورای را نیز قبول داشته و بین مشروعیت و مقبولیت منصب امامت تفکیک قایل هستند. زیرا ممکن است امامی مشروع باشد، ولی مقبولیت مردمی نداشته باشد. مانند بسیاری از ائمه دوازده گانه شیعه که به خاطر عدم مقبولیت مردمی، حاکم بالفعل نبودند. همینطور نظریه امر به معروف زیدیه که پیروان اهل البیت آن را پسندیده و امر به معروف را وظیفه مسلمان دانسته و معتقد است، هر مسلمان در هر عصر و زمان وظیفه دارد، برای ایجاد حکومت عدل و اسلامی تلاش کرده و از هیچ کوششی درین راه، فروگذار نکند. همچنین به ضرورت عقلی مسئله امامت پرداخته و مهم‌ترین دلیل آن که عبارت از قاعده لطف بود را مطرح و در حد لزوم به آن تمسک و استدلال صورت گرفت. در پایان نیز، شبهات که همواره از جانب مخالفین ایده‌ی امامت مطرح شده است، و مورد بازبینی و بررسی قرار گرفت.

کتابنامه

- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- اکرمی، محمد جواد، ترجمه معالم المدرستین، ج ۱-۲، قم، دانشکده اصول دین، ۱۳۷۹.
- انیس، ابراهیم و دیگران، معجم الوسيط، ج ۲، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
- ایچی، عبدالرحمن ابن احمد، شرح المواقف، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۲۵ق.
- تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ج ۵، تحقیق: عمیره، عبدالرحمن، قم، الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
- جوادى آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۳، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳.
- حلی، حسن بن یوسف، الفین، ترجمه: رحمتی، محمد شهرضا، قم، علمدار، ۱۳۹۲.
- دفتر هفتم فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ذیل واژه منظر، نسخه انلاین.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۸، بیروت، دار و مکتبه الهلال، بیتا.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابع الموده لذی القربی، ج ۱، مصحح: علی جمال الحسینی، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۶.
- قوشجی، علی بن محمد، شرح تجریدالعقاید، قم انتشارات رضی، بیتا.
- ماوریدی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۰ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۲، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- محقق الحلی، جعفر بن حین، المسلك فی اصول الدین، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۴ق.
- مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، تهران، صدرا، ۱۳۷۲.
- معتزلی، احمد، شرح اصول خمسہ، بیروت، دار احیا تراث العربی، ۱۴۲۲ق.

مفید، محمد بن نعمان، ، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه المیزان، ج ۱۳، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، ۱۳۶۳.

نجار، عبدالمجید، ترجمه: محسن آرمین، «آزادی اندیشه و بیان، عامل تفرقه یا وحدت فرهنگی» تهران، قطره، ۱۳۷۷ش.

هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهاللي»، مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، محمد، ج ۲، قم، الهادی، ۱۴۰۵ق.